



محمدحسن رجائی زفرہ ای

مجلس شہادت امام حسین (ع)



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**۱۳۴- (حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام)**

پادشاه و وزیر و سید عالم و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند  
 و عالم و دانشمند و شاعر و عالم و دانشمند

تعمیر زیر که «شهادت امام حسین (ع) نام دارد، دارای گوشه‌هایی به شرح زیر است: نامه فرستادن فاطمه بیمار، مکالمات شخص بیابانی یا حضرت موسی بن عمران در باب نام رحیم و بودن حجیم، شهادت علی اصغر، نجات دادن سلطان قیس هندی و وزیر او.

این تمزیه را مرحوم محمدعلی زجاج زقره‌ای (۱۲۸۱ق - ۱۳۶۱ق) تصحیح و تکمیل نموده، و دارای نوزده (۱۹) نسخه به شرح زیر است:

- امام حسین (ع) - امام عباد (ع) - زینب - گلنوم - شهریار - شکنه - فاطمه بیمار - عبدالله - عرب قاصد - زعفر جنی - جبرئیل - موسی - بیابانی - فاطمه زهرا (س) - مرضیه - سلطان قیس - وزیر - شمر - این سمد.

تعمیر شده است:

- ۱- نسخه خطی در کتابخانه سلطنتی
- ۲- نسخه خطی در کتابخانه سلطنتی
- ۳- نسخه خطی در کتابخانه سلطنتی
- ۴- نسخه خطی در کتابخانه سلطنتی

**ضروریات مجلس: لباس فرنگی (برای سلطان قیس و وزیر) ۲- دست**

اسب، ۵/۴ رأس - پیراهن کهنه، یک عدد - نامه - دستة گل، ۴ عدد - گهواره - قرآن - خشت، ۶ عدد - رختخواب - جلد شیر، یک عدد - سر بریده، یک عدد - شبیه علی اصغر - آهو، یک رأس - کرسی، ۲ عدد - آب جوهر قرمز، یک شیشه - زره و خود، دو دست - کلاه و خاکستر - شمشیر و خنجر و نیزه به قدر لزوم.

تعمیر شده است:

**فاطمه بیمار (در مدینه):**

خدایا باب من رفت و نیامد در برم دیگر  
 نمی‌دانم چه آمد بر سر باب من مضطر  
 پدر فرمود در کوفه چه مسکن کرده‌ای صغری  
 فرستم تا بیارد مر تو را در نزد من اکبر  
 نیامد اکبر زارم به تن رنجور و تبارم  
 در این‌جا بیکس و یارم ندارم مونسی بر سر  
 نه یک یار و مددکاری که تا سازد پرستاری  
 نه یک قاصد که بفرستم بر باب الم‌پرور  
 نوشتم نامه‌ای با خون دل از شرح احوال  
 رسان اندر برم یک تن ز لطف ای خالق داور  
 که تا آن نامه را از من رساند نزد پاپایم  
 شود آگه پدر از حالت‌م با دیده‌های تر

**عرب قاصد (وارد مجلس شود - چاوشی کند):**

می‌روم من به کربلای حسین (ع)  
 تا کنم جان خود فدای حسین (ع)  
 ای خوش آن شیمه‌ای که بگذارد  
 سر خود را به خاکپای حسین (ع)  
 هرکه را طلبی است یا نامه  
 بدهد تا برم برای حسین (ع)

**فاطمه بیمار:**

خدایا رفت از سر عقل و هوشم  
 رسد آواز چاوشی به گوشم  
 الا ای مرد حق حی داور  
 تأمل کن دمی با حال مضطر  
 روانی در کجا با چشم خونبار  
 به من مقصود و مطلب ساز اظهار

**عرب قاصد:**

بدان دختر که من در شور و شینم  
 از این‌جا عازم کوی حسینم  
 روم اندر بر سبط پیمبر

از این پرسش تو را مطلب چه آخر  
مگر تو دختر سلطان دینی  
که اینسان با هم و محنت قرینی

**فاطمه بیمار:**

بلی من دختر سلطان دینم  
که از هجران بابایم خمینم  
نه شب دارم نه روز ای مرد نالان  
غریبم در وطن با چشم گریان  
نوشتم نامه‌ای با خون دیده  
نباشد کس برد ای غم‌رسیده

**عرب قاصد:**

منال ای دختر سلطان بطحا  
رسانم نامه‌ات در نزد بابا  
اگر فرمایشی داری تو دیگر  
بیان کن در برم یا دیده‌تر  
خداحافظ که رقتم از بر تو  
خداوند دو عالم یاور تو

**فاطمه بیمار:**

ای عرب صبر کن برای خدا

**عرب قاصد:**

چیست مطلب به من بیان فرما

**فاطمه بیمار:**

چون رسیدی به نزد بابایم

**عرب قاصد:**

چکنم من به نزد آقایم؟

**فاطمه بیمار:**

جای من یوس دست آن سرور

**عرب قاصد:**

به دو چشمان خویش ای دختر



عرب قاصد:

چیست نامش مکش ز دل ناله

فاطمه بیمار:

قاسم زار دلفکار بود

عرب قاصد:

گو به قاسم تو را چه کار بود

فاطمه بیمار:

گو عروسی تو مبارکباد

عرب قاصد:

چشم ای دختر شه اوتاد

فاطمه بیمار:

ده به قاسم تو این دو دسته گل

عرب قاصد:

صبر کن از غم گل ای بلبل

فاطمه بیمار:

مطلب دیگری به تو دارم

عرب قاصد:

کن تو فرمایش ای دلفکارم

فاطمه بیمار:

روی اصغر بجای من تو ببوس

عرب قاصد:

چشم دیگر مکن تو آه و فسوس

فاطمه بیمار:

آنچه گفتم تمام آر به جا

عرب قاصد:

تو بنال از فراق همچو رجا

**فاطمه بیمار:**

اگر دیدی در آنجا خواهرم را  
 سکینه خواهر غم‌پرورم را  
 بگو خواهر امان از بینوایی  
 هزاران داد و بیداد از جدایی  
 به‌زودی نامه‌ام بر ای وفادار  
 خدا یادا پناهت ای دل‌افکار

**عرب قاصد:**

ایا حزینه غمدیده حق نگهدارد  
 خدا وجود تو را از بلا نگهدارد  
 ز خدمت تو جدا می‌شوم در افسوسم  
 به التماس دعایم مکن تو مأیوسم  
 (عرب قاصد از مجلس خارج شود.)

**بیابانی:**

ای خالق‌ی که نام تو رحمان و رحمت است  
 وی صانع‌ی که عالم فیض تو جنت است  
 نامت رحیم و راحم و رحمان و ذوالجلال  
 دیگر علیم و عالم و علام و صفوت است  
 رزاق مور و ماری و خلاق نور و نار  
 قهرت جعیم و حب تو فردوس و نعمت است  
 حاکم میان آدم و شیطان نهاده‌ای  
 با دوزخ و رحیم ندانم چه حکمت است  
 یک سو بهشت و طوبی و کوثر کنی تو خلق  
 وز یک طرف عذاب و جعیم، این چه خلقت است  
 رحمان و راحمی و رحیم، ای خدای من  
 یا قهر و با عذاب بگو این چه زحمت است  
 من مانده‌ام به فکر ز اوضاع روزگار  
 اینگونه رحم و قهر بسی جای عبرت است

چیرئیل (وارد مجلس شود، خطاب به حضرت موسی):

السلام ای گل باغ عمران  
 حق رسانده است سلامت ز احسان



که بود بنده‌ای از قدرت من  
 در فلان غار گرفته مسکن  
 که برد نام ز فردوس و نعیم  
 گاه گوید ز چه شد خلق جعیم  
 رو به نزدش ز وفا ای موسی (ع)  
 برهانش ز غم و رنج و بلا  
 به همان چرب‌زبانی که تورا است  
 گو تو را کار نه با چون و چراست

### حضرت موسی:

به امر حضرت پروردگار با دل ریش  
 روم ز مهر و محبت به نزد آن درویش  
 (یک دور مجلس برود - خطاب به - بیابانی - گوید):  
 ای قلندر صحرا نورد سرگشته  
 میان خوف و رجا از چه غوطه‌ور گشته  
 شنیده‌ام که تو داری نزاع با وهاب  
 که از چه خلق نموده است قهر و نار و عذاب  
 بدان که کار خداوند نیست بی حکمت  
 تو را چه کار که گویی سخن از این علت

### بیابانی:

هزار شکر که دیدم تو را من نالان  
 بده تو گوش به حرف من از ره احسان  
 شنیده‌ام که ز اسماء حضرت منان  
 یکی رحیم بود دیگری بود رحمان  
 کسی که نام گرامش رحیم و رحمان است  
 به او ز خلقت دوزخ کمال نقصان است  
 کسی که قادر و وهاب باشد و قدوس  
 چرا شوند خلائق ز رحمتش مایوس

### حضرت موسی:

مگو مگو که ز حرفت دلم ز جا کندی

### بیابانی:

تو هم شراره از این هم به جانم افکندی

حضرت موسی:

حکیم هرچه کند مصلحت همان باشد

بیابانی:

به زعم من نه سزاوار آن چنان باشد

حضرت موسی:

اگر که باز یگویی تو را برنجانم

بیابانی:

گرم کشی و گرم بخشی من همان دانم

حضرت موسی:

تو را چه کار به کار خدای لم یزلی است

بیابانی:

از این قضیه مرا باز پر ز غصه دلی است

حضرت موسی:

رضا به کرده خلاق باش، دم تو مزین

بیابانی:

چهار دلیل، چه برهان بیان نما با من

حضرت موسی:

تو را چکار به فعال خویش قانع باش

بیابانی:

به زخم دل نمکی ای کلیم بیش میباش

حضرت موسی:

مرا به قهر میاور تو ای قلندر زار

بیابانی:

مرا به قهر و به مهر تو ای کلیم چه کار

حضرت موسی:

کنم ز قهر در ایندم از این عصا ادبیت

بیابانی:

نه حاجتی است مرا با تو و به روز و شب

حضرت موسی:

زنم ز خشم عصایی کنون تو را بر فرق (با عصا به او بزند)

بیابانی:

فغان و آه که کردی به آب فکرم غرق

حضرت موسی:

روم ز نزد تو ایندم به دیده‌های پر آب

بیابانی:

برو برو که مرا با تو، نی سنوال و جواب

حضرت موسی:

بشو تو دور ز نزدم قلندر درویش

بیابانی:

مزن به جان من مردم کلیم، از غم نیش

حضرت موسی:

روم به منزل خود گفتگوی تو بیجاست

بیابانی:

برو برو که خدای جهان پناه رجاست

حضرت موسی:

ندیده‌ام به جهان بی‌ادب‌تر از تو کسی

چسان پرد بر عنقا در این جهان مگسی

به کردگار که از کرده‌ها بیزارم

ز گفتگوی تو دل‌تنگ اندر آزارم

(حضرت موسی چند قدم برگردد و دور شود)

بیابانی (به آسمان نگاه کند و گوید):

ایا کریم خداوند مبدع الابداع

مرا زیاده‌تر از پیش گشته با تو نزاع

پیمبری که نگوید جواب مرد سیاه

نپیش نام چرا موسی کلیم الله  
 پیمبری که ز يك حرف من شود دلگیر  
 قلندری چه کند با همه سئوال کثیر  
 پیمبری که نگوید جواب سالوسی  
 نهاده‌ای تو به او نام حضرت موسی  
 پیمبری که نگوید جواب يك درویش  
 قلندری چه کند با هزار حال پریش  
 ز بخت سر نکشم ای مهیمن ذوالمن  
 اگر کشی تو بکش ار که می‌زنی تو یزن

جبرئیل (وارد مجلس شود و گوید):

السلام ای بلبل گلزار طور  
 حق سلامت می‌رساند ای غیور  
 تو برای وصل کردن آمدی  
 نی برای فصل کردن آمدی  
 از چه رنجاندی تو آن درویش را  
 از چه محزون کردی آن دلریش را  
 گفتم از شفقت بر او را تاب و تب  
 نی که از خشمت کنی با او غضب  
 گر تو خواهی تا که تسکینش دهی  
 اندر این مطلب تو تمکینش دهی  
 ده نشانش واقعات کربلا  
 تا به بیند جور و ظلم اشقیا  
 گو جهنم بهر آنها گشته خلق  
 نی برای مؤمنان در زیر دلق

حضرت موسی:

به امر حضرت پروردگار لیل و نهار  
 روم دوباره به نزد قلندر افکار  
 (يك دور مجلس برود - خطاب به بیابانی گوید):  
 بیا بیا و نظر کن به دشمنان حسین (ع)  
 چه می‌کنند به آن نور دیده ثقلین  
 (دو انگشت «وسطی - سیاه» باز کند و جلو چشم بیابانی نگه‌دارد):

جهنم است برای سپاه بی ایمان  
بیا نظاره نما در میان انگشتان

بیابانی (وسط دو انگشت نگاه کند و گوید):

ای وای دیدم کشته فراوان  
افتاده در خون در آن بیابان

حضرت موسی:

ای زار مضطر تا کی غمینی  
بنما نظر تا نیکو ببینی

بیابانی:

بی دست و بی سر بینم تنی را  
افتاده در خون از جور اعدا

حضرت موسی:

ای بی سر و دست ای نیک انفاس  
باشد علمدار تشنه عباس

بیابانی:

یک نوجوان چون ماه تابان  
بینم تنش را در خاک غلطان

حضرت موسی:

این پاره پاره چون مهر انور  
در نام باشد علی اکبر

بیابانی:

دیدم جوانی با حال ناشاد  
گویا که باشد او تازه داماد

حضرت موسی:

او مجتبی (ع) را نور دو عین است  
داماد سلطان دین حسین (ع) است

بیابانی:

صد پاره ماهی بینم من زار  
نامش بیان کن با چشم خونبار

حضرت موسی:

صد پاره جسمی کو از سنین است  
شہید اعدا نامش حسین (ع) است  
(امام حسین (ع) و اہلبیت وارد مجلس شوند)

امام حسین (ع):

این وادی کرب و بلاست محل گشا ای ساریان  
این دشت دشت نینواست محل گشا ای ساریان  
این وادی قتل من است  
این دشت ما را مسکن است

علیاجناب زینب:

این سرزمین نینواست محل گشا ای ساریان  
این جا محل ابتلاست محل گشا ای ساریان  
یاران مرا یاری کنید  
خون از بصر جاری کنید

امام حسین (ع):

لب تشنه کردم من شہید اندر لب شط قرات  
صاحب عزای من خداست محل گشا ای ساریان  
صد پاره گردد اکبرم  
جسمش فتد اندر برم

زینب:

گردد شہید از راه کین در پیش چشم مادرش  
اکبر کہ شبہ مصطفی (ع) است محل گشا ای ساریان  
گردد علی اصغر شہید از جور بن سعد و یزید

امام حسین (ع):

ای ہمرہان این سفر آییند از محل فرود  
این جا وطن بی شک مراست محل گشا ای ساریان  
یاران امان از بیکسی آہ و فغان از بیکسی

زینب:

اندر سر دوش پدر اصغر دہد جان از الم  
قاسم ز کین عیشش عزاست محل گشا ای ساریان

یاد از دل زینب کنید بر سینه و بر سر زئیه  
 (امام حسین (ع) و اهل بیت در جایگاه خود بنشینند)  
 (ابن سعد و شمر وارد مجلس شوند)

ابن سعد:

من به عالم نور چشم مصطفی (ص) را قاتلم  
 بهر ری من حجت دین خدا را قاتلم  
 سرو بستان علی (ع) را میکنم از کین شهبه  
 من امیر وادی کرب و بلا را قاتلم  
 نه مرا خوفی ز خالق نه مرا شرم از رسول  
 اندر این وادی مه ملک بقا را قاتلم

شمر:

شیعیان من پادشاه نینوا را قاتلم  
 سبط احمد (ص) - زاده خیرالنسا را قاتلم  
 سر ببرم از تن سلطان بی خیل و حشم  
 نور چشمان علی (ع) شیر خدا را قاتلم  
 اهل بیتش را نمایم سر به سر اشتر سوار  
 بهر سیم و زر عزیز کبریا را قاتلم

ابن سعد:

ای اهل شام و کوفه ز نو قصه سر کنم  
 در دل هر آنچه هست شما را خبر کنم  
 با زاده زیاد چنین شرط کرده ام  
 هر بد که کرده شد من از آن صد بتر کنم  
 پیش پدر ز قهر ببرم سر پسر  
 پیش پسر جدا سر پاکت پدر کنم  
 اهل حریم را ز پس کشتن حسین (ع)  
 بر ناقه شان سوار به کوفه سفر کنم

شمر:

ای اهل کوفه شرح جفای دگر کنم  
 نخل امید سبط نبی بی لمر کنم  
 خنجر کشم به حنجر خشکیده حسین (ع)

رنگین زمین ز خون شه بحرور بر کنم  
 از بهر ری زخم به سر «نی» سر حسین (ع)  
 علیا سکینه را ز جفا بی پدر کنم  
 گوش عروس را درم از بهر گوشوار  
 خلخال و زینت از بر طقلان بدر کنم  
 طیال گاودم نزنمی از چه بر دهل  
 خواهم که گوش چرخ از آن بانگت کر کنم

امام حسین (ع):

یارب تو آگهی ز من و حال زار من  
 رفته ز جان شکیب و ز دل شد قرار من  
 کردند پاره پاره در این دشت فتنه‌خیز  
 جسم علی اکبر نسیرین عذار من  
 عباس زور بازوی من رفت از کفم  
 رفته ز دل تحمل و از کف قرار من  
 شهزاده اصغرم ز عطش کرده غش به مهد  
 آگاهی از دل من و آن شیرخوار من  
 در خیمه دختران و زنانم همه همین  
 پوشیده نیست بر تو ای کردگار من

زینب:

عزیزان کربلا شد منزل من  
 غم عالم شده بار دل من  
 خدایا شد دگرگون حال زینب  
 مگر برگشته شد اقبال زینب  
 حسینم دیده خونبار دارد  
 گله از چرخ کج رفتار دارد  
 ندارد یاوری در این بیابان  
 بمیرم از غم آن شاه ذیشان  
 خدایا آگهی از حال زارم  
 به غیر از او دگر یاری ندارم

امام حسین (ع):

منال ای خواهر محنت کشیده



تو را حق بهر زحمت آفریده  
مکن افغان که داری ناله در پی  
سرم بینی تو خواهر بر سر نی  
بیا سیرم ببین ای جان خواهر  
که بعد از این نمی بینی برادر

زینب:

امان ای آه و واویلا چها شد  
نصیب من همه رنج و بلا شد  
به قربان تو گرده جان زینب  
ببین جانا دل بریان زینب  
بدست خویش چشم کور بنما  
و یا زنده مرا در گور بنما  
که نتوانم ببینم من شهیدت  
چسان بینم من از غم ناامیدت

امام حسین (ع):

جان خواهر مکن افغان که ز دل تاب آمد  
به دو چشمان من غمزده بین خواب آمد  
از سر مهر و وفا گیر سرم را به کنار  
آخرین خواب من است این که به من گشته دچار

زینب:

صحیفه بغل مصطفی (ص) بخواب بخواب  
سرور سینة خیرالنسا بخواب بخواب  
بخواب جان برادر به دیده گریان  
مگر دمی تو شوی فارغ از غم دوران  
بخواب جان برادر فدای پیکر تو  
بخواب ای به فدای تو، صد چو خواهر تو

کلثوم:

یاران حسینم در خواب ناز است  
خواهر ز داغش اندر گداز است  
آه از دل من وای از دل من

**زینب:**

یاران حسیتم خوابیده امشب  
گویا که در خواب شد بخت زینب  
آه از دل من      وای از دل من

**کلثوم:**

امشب حسین (ع) است و بر تخت شاهی  
فردا ندارد یار و پناهی  
آه از دل من      وای از دل من

**زینب:**

امشب نهاده بر متکا سر  
فردا به نیزه باشد ورا سر  
آه از دل من      وای از دل من

**کلثوم:**

امشب به جسمش بستر کشیده  
فردا تن او در خون طپیده  
آه از دل من      وای از دل من

**زینب:**

امشب سکینه نزدش نواخوان  
فردا ندارد بابا به دوران  
آه از دل من      وای از دل من

**کلثوم:**

امشب به جسمش سازم نظاره  
فردا ببینم من پاره پاره  
آه از دل من      وای از دل من

**زینب:**

امشب بخواب او در نزد زینب  
فردا شود او پامال مرکب  
آه از دل من      وای از دل من

**کلثوم:**

امشب گلویش چون عاج سیمین

فردا برد شمر از خنجر کین  
آه از دل من وای از دل من

**زینب:**

امشب در انگشت او را نگین است  
فردا جدا انگشتش ز کین است  
آه از دل من وای از دل من

**کلثوم:**

امشب عیالش یکسر فگارند  
فردا تمامی اشتر سوارند  
آه از دل من وای از دل من

**زینب:**

امشب نهاده سر بر سریرش  
فردا به نیزه رأس منیرش  
آه از دل من وای از دل من

**ابن سعد:**

ایا کوفیان از یمین و یسار  
شوید از سر کین به مرکب سوار  
به تاله درآزید شیپور را  
گذارید لب بر لب کرنا  
گذارید رو سوی خرگاه شاه  
بسوزید از فسه ماهی و ماه

**شمر:**

دلبران به رخها پر از چین کنید  
دم اندر دم نای زرین کنید  
نوازید از یکطرف طبل جنگ  
بتازید از هر طرف باز خنگ  
گذارید رو جانب خیمه‌گاه  
بتازید بر آل اطهار شاه

**ابن سعد:**

بیارید تیر و کمان مرا

بگیرید رخش روان مرا  
 ایا خیل سرکردگان سپاه  
 صغیر و کبیر و سفید و سیاه  
 تمامی در این وقت شاهد شوید  
 به نزد عبید و به نزد یزید  
 منم آنکه اول زدم تیر کین  
 به خرگاه اظهار سلطان دین  
 (تیری به طرف خیام امام حسین (ع) اندازد)  
 یورش آورید از یمین و یسار  
 بسوی خیام امام کبار

زینب:

امان امان که دگر بانگ کوس می‌آید  
 به سوی خیمه هزاران نفوس می‌آید  
 خدا کند که نیاید به خیمه این لشکر  
 وگرنه خاک به فرق من الم‌پرور  
 برس به داد دلم ای خدای لیل و نهار  
 رسیده‌اند به نزدیکی خیام سوار

شمر:

ای سپه طبل نوازید شما از طرفین  
 رو گذارید سوی خیمه به کف تیغ و سنین  
 حرم شاه جهان را به اسیری ببرید  
 از سر شوق و شمع طبل بشارت بزنید

زینب:

الا ای شمر بد اختر بشو آهسته آهسته  
 بیا ای ظالم ابتر بشو آهسته آهسته  
 حسین امشب نخوابیده دلش از غصه رنجیده  
 صدای کوس نشنیده بشو آهسته آهسته  
 عیالش جملگی حیران به دورش با دوصد افغان  
 بکن شرمی تو از یزدان بشو آهسته آهسته

شمر:

نباشد رحم ای زینب بکن از خواب بیدارش

ندارد مهلتی امشب بکن از خواب بیدارش  
 برو فکری به حالش کن نگاهی بر جمالش کن  
 تو رحمی بر عیالش کن بکن از خواب بیدارش  
 تشین یکدم به پهلویش بکش دستی تو بر رویش  
 بگیر از مهر بازویش بکن از خواب بیدارش

زینب:

ای شمر مردود دغا آهسته تر آهسته تر  
 ای کافر دور از خدا آهسته تر آهسته تر  
 باشد حسینم ای لعین در خواب ناز آن دلفمین  
 بر ما مکن ظلم این چنین آهسته تر آهسته تر  
 رحمی به حال زار او شرمی کن از دادار او  
 کمتر نما آزار او آهسته تر آهسته تر

شمر:

ای زیب دوش مرتضی (ع) او را برو بیدار کن  
 ای دختر خیرالنسا او را برو بیدار کن  
 گو شمر آمد با غضب بر قصدت ای میر عرب  
 با احترام و با ادب او را برو بیدار کن  
 برگو که لشکر پی به پی آمد ز رشت و ملک ری  
 رأسش زخم بر نوک نی او را برو بیدار کن

زینب:

برادر جان برادر جان به خوابی یا که بیداری  
 در ایندم با دل بریان به خوابی یا که بیداری  
 عیالت جملگی لرزان ز جور و کینه عدوان  
 عزیز خالق یزدان به خوابی یا که بیداری  
 برادر جان تو در خوابی ببین زینب به بی تابی  
 تو آسوده ز هر بابی به خوابی یا که بیداری  
 رسیده لشکر دشمن به قصد تو در این مسکن  
 ببین چشم پر آب من به خوابی یا که بیداری

شمر:

خیالت می رسد زینب برادر داری از یاری  
 کنم امشب به احوال حسینت از جفاکاری

که از کین آسمان لرزد زمین و لامکان لرزد  
 همه کون و مکان لرزد بلرزد عرش غفاری  
 بشو در بیکسی یارش بکن از خواب بیدارش  
 به نزد شعر دون آرش در ایندم از ره یاری  
 اسیرت می‌کند اعدا ز راه جور و کین فردا  
 برو با چشم خون‌پالا نما افغان نما زاری

زینب:

ای نور چشم مصطفی (ص) بیدارشو بیدارشو  
 ای زاده خیرالنسا بیدارشو بیدارشو  
 دشمن رسید اندر برم ای نور چشمان تو  
 بنگر به حال مضطرب بیدارشو بیدارشو  
 از هم گشا چشمان دمی بر زخم دل نه مرهمی  
 لشکر نماید خرمی بیدارشو بیدارشو  
 اهل عیالت سر به سر غمدیده و خونین چگر  
 بگشا ز هم چشمان تر بیدارشو بیدارشو

امام حسین (ع):

بودم بخواب ای باوفا نگذاشتی نگذاشتی  
 همراه جدم مصطفی (ص) نگذاشتی نگذاشتی  
 از يك طرف بابای من با من بسی شفقت نمود  
 از سمت دیگر مجتبی (ع) نگذاشتی نگذاشتی  
 فرمود جدم از کرم فردا تو مهمن منی  
 خشنود بودم از وفا نگذاشتی نگذاشتی  
 خواهر مکن افغان دگر گردی امیر و خونجگر  
 رو جانب شام بلا نگذاشتی نگذاشتی

زینب:

برادر جان خبر گویا نداری

امام حسین (ع):

چرا خواهر نمایی بیقراری

زینب:

امان از جور دشمن ای برادر

امام حسین (ع):

مزن بر سینه و سر جان خواهر

زینب:

برادر دشمن آمد بر سر من

امام حسین (ع):

بکن صبر و تحمل خواهر من

زینب:

عیالت را ببین چون بید لرزان

امام حسین (ع):

بود این اول محنت به دوران

زینب:

سکینه رنگ از رویش پریده

امام حسین (ع):

هنوز او ظلم عدوان را ندیده

زینب:

صدای کوس و کرنا دل ز جا کند

امام حسین (ع):

تو ای خواهر به این‌ها باش خرسند

زینب:

برادر جان ندارم تاب دیگر

امام حسین (ع):

مکن افغان مزن بر سینه و سر

زینب:

اسیری رفتنم نزدیک گشته

امام حسین (ع):

جهان بر چشم من تاریک گشته

زینب:

خدایا چون کنم طاقتم ندارم

امام حسین (ع):

بکن صبر ای حزین دلفگارم

ژینب:

ز سوز تب نموده هابدین غش

امام حسین (ع):

از این هم یر دلم افتاده آتش

ژینب:

ز یک سو اصغر بی شیر مدهوش

امام حسین (ع):

تو ای خواهر ربودی از سرم هوش

ژینب:

ز سمت دیگر اعدا در ستیزنه

امام حسین (ع):

بلی خواهند خون من بریزند

ژینب:

ز بعد تو چه سازم ای برادر

امام حسین (ع):

به غیر از صبر نبود چاره دیگر

ژینب:

رجا را ای خدا زاهل رجا کن

امام حسین (ع):

تو فارغ از غمش روز جزا کن

ژینب:

خبر نداری تو ای برادر

که سوی خیمه رسیده لشکر

صدای طبل و نی و نقاره

به جان زارم زده شراره



به خیمه گاهت عدو زند تیر  
 که خون دل شد به رخ سرازیر  
 بگفت شمر آن لعین کافر  
 که رو تو بیدار کن برادر

امام حسین (ع):

کنون ز مهر ایا خواهر الم پرور  
 مریز اشک مزن اینقدر به سینه و سر  
 نمای جمع به دور خود این غریبان را  
 به سوی خیمه نشان کودکان نالان را  
 که تا به قوم جفا پیشه من خطاب کنم  
 سئوال مطلب خود را به یک جواب کنم  
 به ابن سعد بگویند کی سپه سالار  
 طلب نموده تو را سبط احمد (ص) مختار

ابن سعد:

یا حسین بن علی (ع) چیست شما را منظور  
 که مرا می طلبی از ره یاری به حضور  
 بگشا از ره یاری لب شیرین چو غسل  
 که گرفته است عدو دور تو را چون زنبور  
 هر یکی نیزه به کف تیر نهاده به کمان  
 تیغ بر دست چو قصاب که بر کف ساطور  
 همه بر امر یزیدند مهیای جدال  
 همه بر قتل تو باشند در این جا مأمور  
 تو چرا بیعت ما را نکتی از دل و جان  
 تا چو پروانه نباشی به نظرها مستور

امام حسین (ع):

ای ستم پیشه که از رحمت حق گشتی دور  
 شد چه باعث که به این گونه تو هستی مأمور  
 اهل بیتهی که غلامند بر ایشان غلمان  
 آن زنانی که کنیزند مر آنها را حور  
 همه لب تشنه و دلخسته و نالان از غم  
 همه افسرده و پژمرده و گریان مقهور

رحم کن بر من و بر بیوطنان کن رحمی  
 که عوض بر تو دهد خالق من روز نشور  
 ای که سرمست شقاوت شده‌ای از می ناب  
 نه ز سر یاده نخوت مخور آب انگور

این سعد:

این محال است ایا سبط رسول ثقلین  
 این محال است ایا پور شه بدر و حنین  
 بجز از آنکه کنی بیعت ما را تو قبول  
 ورنه راس تو نمایم ز جفا زیب سنین  
 تو نبی را خلف و عرش خدا را زیور  
 تو علی (ع) را پسر و فاطمه (س) را قره‌عین  
 شرط ابلاغ نمودم تو دگر خود دانی  
 این تو و این من و این لشکر بن‌سعد و حسین (ع)

امام حسین (ع):

ای خدا چون کنم از این غم و این شیون و شین  
 چاره‌ای نیست بجز کشته‌شدن بهر حسین (ع)  
 شد جدا دست علمدار من ای آه و فغان  
 شد شهید از ره کین اکبرم آن قره‌عین  
 غیر از این مشت زنان نیست کسی یاور من  
 تاخته لشکر غم بر دل من از طرفین  
 غم از کشته‌شدن نیست ولیکن چه کنم  
 که اسیری برود خوار افکار حسین (ع)  
 ای همر چون شود از دست ز من برداری  
 رو سوی روضه جدم بروم با غم و شین

این سعد:

محال است این محال است این محال است  
 ترا دیگر نه فرصت نه مجال است  
 بکن بیعت و گرنه کشته گردی  
 چرا در چشم اشکت مال مال است  
 ترا کشتن به کیش ما مباح است  
 به ما در دین ما مالت حلال است

امام حسین (ع) (رو به خیمه آید و گوید):  
فریاد ای عزیزان آید چه بر سر من  
یک دم بیا به نزد غمدیده خواهر من

زینب:

ای وای وای آید از ره برادر من  
اشک از بصر فشانده ای خاک بر سر من

امام حسین (ع):

خواهر بیا حلالم کن حق خواهری را  
بر کودکان پس از من کن لطف مادری را

زینب:

این حرفهای جانسوز خواهر دگر مفرما  
جان می سپارم از غم رحمی به من خدا را

امام حسین (ع):

دیدار آخرین شد خواهر نما حلالم  
بار دیگر نظر کن از مهر بر جمال

زینب:

یکدم بیا روانشو قد ترا به بینم  
از بوستان رویت، شاید گلی بچینم

امام حسین (ع):

گویا خبر نداری، این قد و قامت من  
در خاک و خون بیفتد، از جور و ظلم دشمن

زینب:

دست بده بیوسم، بردی ز من تو طاقت  
بمد از تو چون نمایم، من از غم فراغت

امام حسین (ع):

دستم ز تن ببرد، جمال بی مروت  
از بهر بند شلوار فریاد از این مصیبت

زینب:

جان ابا ییا تا بوسم دمی لب ت را  
از جان و دل ببویم من سبب غبغت را

امام حسین (ع):

از چوب خیزرانی آزوده گردد این لب  
در شام محنت انجام در پیش روی زینب

زینب:

رنگت رخم نظر کن مانند سندروسم  
بنشین که حلق پاکت جان ابا بوسم

امام حسین (ع):

از جور شمر بیدین حلقم بریده گردد  
جسم مطهر من در خون طپیده گردد

زینب:

پیشانی منیرت بار دیگر ببوسم  
کز فرقت برادر اندر غم و فسوسم

امام حسین (ع):

از کینه بوالحنوقش تیری زند سه پہلو  
مالک سرم شکافد از فرق تا به ابرو

زینب:

بنشین دمی به نزد ای گوهر حزینه  
بگذار این سرم را از مرحمت به سینه

امام حسین (ع):

این سینه را بدان شمر از کین کند لگدکوب  
بعد از شهادت من کردم ز کینه مرکوب

زینب:

از فرقت غم تو رو را نهم به صحرا  
طلاقت دگر ندارم ای نور چشم زهرا (س)

## امام حسین (ع):

خواهر نشین به خیمه از راه مهربانی  
جاوید کس نماند در دار زندگانی

## زینب:

ای کاش مرده بودم من پیش از این برادر  
کاین سان تو را نمی‌دیدم بینوا و مضطر

## شهربانو (علی‌اصغر را در گهواره نهاده و پای آن نشسته بچیناند)

سفیرم غنچه راغم علی ای بلبل باغم  
منه داغی تو بر داغم لایی لایی لایی لایی  
چرا مادر تو بی‌تابی به گهواره نمی‌خوابی  
یقین تو تشنه‌آبی لایی لایی لایی لایی  
بیا ای قوت جانم بیا ای شاخ ریحانم  
بنه دستی به پستانم لایی لایی لایی لایی  
لبت خشکیده ای مادر مثال برگت نیلوفر  
زمانی خواب کن اصغر لایی لایی لایی لایی

## امام حسین (ع):

چه برسر آمد ای یاران در ایندم شهربانو را  
کند افغان زند بر سر نمی‌دانم چه شد او را  
بیا ای مادر اصغر بزن بر سینه و بر سر  
برو اندر برم آور در این ساعت علی‌اصغر  
ز هفتاد و دو قربانی یکی اصغر بود یاران  
برم اندر منای کربلا او را کنم قربان

## شهربانو:

به قربان وجودت ای غریب وادی حرمان  
بگیر از من علی‌اصغر ببر او را سوی میدان  
طلب کن آب از این لشکر برای طفل بی‌شیرم  
اگر گردد هلاکت اصغر ز درد و غصه میمیرم  
خدایا بین تو احوالم که اشک از دیده بارانم  
نگهدار علی‌اصغر تو باش ای حی سبحانم

## ابن سعد:

ایها الناس حسین (ع) جانب میدان آمد  
 سوی قبلی صفتان موسی عمران آمد  
 بر سر دوش گرفته است علی اصغر را  
 در منا بهر فدا بره قریان آمد  
 به گمانم طلب آب کند بهر علی  
 کاین چنین رو سوی ما زار و پریشان آمد

امام حسین (ع) (سوار بر اسب - علی اصغر را روی دست بلند کرده و گوید):

ایا بد گهر قوم بد انفعال  
 ستم پیشه بیدین سپاه ضلال  
 من ای قوم از بهر آب آمدم  
 پی آب با صد شتاب آمدم  
 علی اصغر از تشنگی کرده غش  
 پریده است رنگ از عطش از رخس  
 دهید آب ای قوم بر اصغر  
 بود یادگار علی اکبر  
 مرا ای سپه یا جوابی دهید  
 و یا رحم بنموده آبی دهید

## ابن سعد:

الا ای گروه شقاوت شمار  
 دهید آب بر اصغر شیرخوار  
 کنید سیرآبش ز تیر جفا  
 کزین غم بسوزد دل مصطفی (ص)

شعر (به جای حرمه بخواند):

ای شهنشاه دنی ملک و تدلی کشور  
 والضحی روی و قمر طلعت و النجم افسر  
 عوض آب نظر کن به گلوی اصغر  
 تیر بیداد نشانم ز ره کین تا پر  
 طبل شادی بنوازید که من تیر جفا  
 عوض آب رساندم به گلوی اصغر  
 (تیری به گلوی علی اصغر زند)

## امام حسین (ع):

آه و فریاد که از جور گروه کافر  
 هدف تیر بلا گشت گلوی اصغر  
 جان بابا ز چه رو خسته و مدهوش شدی  
 به سر دوش پدر خوب تو خاموش شدی  
 شهربانو به کجایی ز سراپرده درآ  
 بستان اصغر خود را ز ره مهر و وفا  
 نزنند پنجه دگر طفل تو بر پستانت  
 رو بخوابان که کند خواب گل بستانت

## شهربانو:

شهزاده اصغر آمد ز قربانگاه  
 اهل حرم باشید زین ماجرا آگاه  
 همراه باب خود مادر کجا رفتی  
 بر سوی بیدینان آخر چرا رفتی  
 اصغر لایی لایی الا لایی لایی  
 مادر لایی لایی ای نور بینایی

## زینب:

بودم امید اصغر لب را تو بگشایی  
 اندر زبان آبی غم از دلم زائی  
 تا من ز نم بوسه بر غبغب اصغر  
 گاهی مکم شکر من از لب اصغر  
 اصغر لایی لایی الا لایی لایی  
 دلبر لایی لایی ای نور بینایی

## سکینه:

اصغر برادر جان قربان روی تو  
 ای من فدای این روی نکوی تو  
 گشته گلوی تو از تیر کین پاره  
 کن خواب یک ساعت جانا به گهواره  
 اصغر لایی لایی الا لایی لایی  
 خواهر لایی لایی ای نور بینایی

## امام حسین (ع):

بچه نایه صالح برت ای داور من  
 نیست در رتبه فزون تر ز علی اصغر من  
 حکمتت کرده تقاضا که به خون خرقه شوند  
 پسرانم همگی پیش دو چشم تر من  
 چون که تو خواسته‌ای باد فدای ره تو  
 سر من پیگر من اصغر من اکبر من  
 (با شمشیر زمین را گود کند - قبری آماده سازد)  
 می‌کنم دفن پسر را که نیفتد روی خاکه  
 پاره پاره بدن اصغر نیک‌اختر من  
 گو کدامین پدیری کرده پسر را در قبر  
 رس به داد دل غمدیده‌ام ای داور من

## شهریانو:

مچین خشت لحد تا من بیایم  
 تماشای علی اصغر نمایم  
 به قربان سرت ای ماه ابرار  
 مچین خشت لحد دستی نگهدار  
 که بینم من جمال اصغرم را  
 بیوسم حلق آن مه‌پیکرم را  
 (امام حسین (ع) علی اصغر را دفن کند)

## امام حسین (ع):

بیا ای مانده در رنج و غم و درد و بلا زینب

## زینب:

شود جانم به قربانت چه‌ات فرمان چه‌ات مطلب

## امام حسین (ع):

نشین اندر بر من جان خواهر از ره یاری

## زینب:

برادر جان بفرما از چه بابت زار و افکاری



امام حسین (ع):

سرم امروز می‌گردد جدا از پیکر ای خواهر

زینب:

الهی کاش مردم تا نمی‌دیدم تو را مضطر

امام حسین (ع):

سرم را شمر بیدین از بدن سازد جدا امروز

زینب:

خدایا بین حسینم را غریب و بینوا امروز

امام حسین (ع):

تنم را بعد کشتن می‌نمایند این سپه هریان

زینب:

چه سازم زین مصیبت ای برادر با دل بریان

امام حسین (ع):

سه روز افتد تنم اندر زمین بی غسل و بی کافور

زینب:

از این فرمایش ای جان برادر گو چه‌ات منظور

امام حسین (ع):

تن زارم به روی خاک ماند بیکفن خواهر

زینب:

شود جانم به قربان تن صد چاکت ای سرور

امام حسین (ع):

الا ای زینب ایتینی بثوب لارغب فیها\*

زینب:

کدامین پیرهن خواهی برادر جان بیان فرما

امام حسین (ع):

از آن پیراهنی کز نوح و آدم یادگارستی

زینب:

بمیره خواهرت از چیست اشکبارستی

امام حسین (ع):

همان پیراهنی گز مهر پوشیدی خلیل الله

زینب:

دلم زین هم کباب آمد برس بر دادم ای الله

امام حسین (ع):

همان پیراهن یعقوب و یوسف در برم آور

زینب:

تو را منظور از این پیراهن آخر چیست ای سرور

امام حسین (ع):

بخواهم تا بپوشم زیر ملبوس تنم امروز

زینب:

فکندی بر دلم زین گفتگویت آتش جانسوز

امام حسین (ع):

بماند بر تنم باقی مگر این پیرهن آخر

زینب:

الهی کاش می کردی تو خواهر را کفن در بر

امام حسین (ع):

برو آن کهنه پیراهن به زودی در برم آور

زینب:

نه لایق بهر تو این کهنه پیراهن بود خواهر

امام حسین (ع):

بخواهم تا نسازد کس ورا از پیکرم بیرون

زینب:

برادر جان از این بابت نمودی این دلم پر خون

امام حسین (ع):

یکش زحمت تو از رحمت مکن تأخیر ای خواهر

زینب:

خدایا بی برادر می شوم من با دل مضطر

امام حسین (ع):

برای غربت من عرش و لوح و ماسوا گرید

زینب:

بشر محزون ملک نالان فلک در غم رجا گرید

امام حسین (ع):

خواهر الم پرور از چه می زنی بر سر

رو برایم ای خواهر کهنه پیرهن آور

زینب:

وامصیبت ای یاران چون کنم من نالان

یا دو دیده گریان وای از دل زینب

امام حسین (ع):

قسمتم شهادت شد قسمت تو محنت شد

روز رنج و فرقت شد کهنه پیرهن آور

زینب:

گفت مادرم زهرا چون طلب کنی آن را

کشته می شوی جاننا وای از دل زینب

امام حسین (ع):

وقت کوفه رفتن شد تازیانه خوردن شد

سر برهنه کردن شد کهنه پیرهن آور

زینب:

رحمی ای برادر جان کن به خواهر گریان

کن تو ترک این میدان وای از دل زینب

امام حسین (ع):

شیعیانم افکارند جملگی گنه کارند

چشم سوی من دارند کهنه پیرهن آور

ژینب:

آه و آه و واویلا زین مصیبت عظمی  
رو نسیم سوی صحرا وای از دل زینب

امام حسین (ع):

کهنه پیرهن باشد ساتر بدن باشد  
او مرا کفن باشد کهنه پیرهن آور

ژینب:

رفتی از کفم صد داد گیر از من ناشاد  
گویمت مبارک باد وای از دل زینب  
(پیراهن کهنه به امام حسین (ع) دهد)

امام حسین (ع):

در روزگار مونس من ای کفن تویی  
بعد از شهادتم به تنم پیرهن تویی  
بوی بهشت می‌رسد اندر مشام من  
ای پیرهن صمن تویی و یاسمن تویی  
رخت و لباس و سر شود از من همه جدا  
باقی اگر به جای بماند به تن تویی  
گر قوم دهن تو را نکنند از تنم برون  
تا روز حشر بر تن صد چاک من تویی  
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم

این سعد:

درنگ تا کی عزیز زهرا (س) بیا به میدان قوم اعدا

شعر:

ستاده لشکر در این بیابان به قصد جانت چو شیر غران

این سعد:

شهید کین شد برادر تو فتاده نعشش برابر تو

شعر:

فتاد در خون، علی اکبر دیگر نداری، معین و یاور

ابن سعد:

شد عیش قاسم، عزا ز کینه بیا بجنگ ای مه مدینه

شمر:

گلوی اصغر ز تیر بران شکافت از جور و ظلم عدوان

ابن سعد:

تو را نباشد دیگر پناهی نه ناصری و دادخواهی

شمر:

بیا به میدان که کشته گردی به خلد میر فرشته گردی

ابن سعد:

اگر که خواهی شوی سلامت یزید را کن قبول امامت

شمر:

ز نید طبل و نی و نقاره که شاه دین را نمانده چاره

امام حسین (ع):

الوداع ای حرم محترم آل جلال  
الوداع ای همه بنشسته به صد رنج و ملال  
الوداع ای گهر بحر شهنشاه عرب  
بحر عصمت ثمر نخل کرامت زینب  
الوداع ای که به هر غصه دچار آمده‌ای  
ای سکینه ز چه رو زار و نزار آمده‌ای  
الوداع اهل حرم مرد و زن و خرد و کبار  
نوبت رفتن من گشته به سوی پیکار  
من که از شمع ولایت چو شمع آمده‌ام  
روزم آخر شده از بهر وداع آمده‌ام

امام عباد (ع):

امان ای آه و واویلا ز دست گردش مینا  
روان شد جانب میدان عزیز خالق یکتا  
نه بتوان رو به جنگ آرم نه طاقت نیزه بردارم  
که جان خویش بسپارم به پای آن شه والا  
پدر جان کن به من رحمی به من کن گوشه چشمی

به اعدا گو نما شرمی  
علیل و ناتوانم من  
ز دیده خون فشانم من  
ز روی شاه او ادنی  
حزین و خسته‌چانم من  
برس بر دادم ای بابا

امام حسین (ع):

الا ای نور چشمانم مکن افغان در این صحرا  
دلم کردی کیاب آخر به حق خالق یکتا  
تو زین المابدین استی مرا تو جانشین استی  
امام چارمین استی ز بعد من در این دنیا  
پدر من می‌شوم کشته تو گردی زار و دلخسته  
به زنجیر و رسن بسته روی در شام غم فرسا  
خداحافظ که من رفتم وداع دوستان گفتم  
غمت در سینه بنهفتم روانم جانب اعدا

امام عباد (ع):

بابا نظر کن بین حال زارم

امام حسین (ع):

بنگر تو بابا من هم نزارم

امام عباد (ع):

آخر پدر جان رحیمی به حال منی و مطالعات فرهنگی

امام حسین (ع):

از جور دشمن بشکسته بالم

امام عباد (ع):

من چون نمایم، یا دستگیری

امام حسین (ع):

در دست دشمن، فردا اسیری

امام عباد:

بنشین زمانی دستت ببوسم

امام حسین (ع):

منما فغان ای شمس‌الشموسم

امام عباد:

داری چه مطلب بنما تو ظاهر

امام حسین (ع):

بر سوی عقبا هستم مسافر

امام عباد:

پس صبر بنما، قرآن بیارم

امام حسین (ع):

کمتر کن افغان، من دل ندارم

امام عباد (ع):

بگذر پدرجان در زیر قرآن

امام حسین (ع):

کردی کبابم ای نور چشمان

امام عباد (ع):

از اشک چشمان آبی بپاشم

امام حسین (ع):

بابا مسوزان قلب خراشم

امام عباد (ع):

گویم اذان در پشت سر تو

امام حسین (ع):

بادا پدر جان حق یاور تو

امام عباد (ع):

بنگر رجا را در این وداعت

امام حسین (ع):

او را به محشر سازم شفاعت

امام عباد (ع):

ای پدر جان به خدا نیست چو من دیده تری

زار و تبارم و گویا تو نداری خبری

حال چون عازم میدان شده‌ای جان پدر  
آی در گوش تو خوانم ز دهای سفری

امام حسین (ع):

بیا ای زینب محزون بیاور ذوالجناحم را  
ز شمشیر و سنان و اسپر و کل سلاحم را  
بیار اسب پیمبر را، بیاور تیغ حیدر (ع) را  
بیاور اسپر حمزه دگر آن رمح جعفر را  
خدایا واقفی کاین دم ندارد مونس و یاور  
بجز این غمکشیده داغدیده زینب مضطر

زینب:

خدا برادر زینب معین و یار ندارد  
غمش برون ز شمار است غمگسار ندارد  
حسین که هاشیه‌داریش جبرئیل نمودی  
کنون سوار شود یک رکابدار ندارد  
بیا سکنه عنان فرس بگیر ز یاری  
که شاه عرصه امکان معین و یار ندارد  
علم بدوش بگیر این زمان تو ای کلثوم  
که از فراق برادر دلم قرار ندارد  
منم ز مهر بگیرم رکاب او از جان  
که ابن سعد نکوید حسین (ع) سوار ندارد

امام حسین (ع):

ای خدا دیگر ندارم صبر و تاب  
دخترم بر کف عنان، زاری کند  
ای برادر در کجایی در کجا  
ای علی اکبر بیا با سوز و تاب  
قاسما برخیز بین تاب و تیم  
در کجا رفتند یاران آه آه

زینب محزون مرا گیرد رکاب  
کس شنیده زن علمداری کند  
تا به کف گیری در این ساعت لوا  
گیر از بهر پدر جانا رکاب  
گیر از یاری عنان مرکبم  
مانده‌ام بی مونس و یار و تباه

زینب:

ای برادر جملگی بار سفر  
غم منخور جانا اگر بی‌مونسی

بسته و رفته از این عالم به در  
ساعت دیگر به ایشان می‌رسی





من چه سازم تا ابد شرمنده‌ام      وای بر من زانکه دیگر زنده‌ام  
**امام حسین علیه‌السلام** (سوار شود - سکینه روی سم ذوالجناح افتد - امام  
 حسین بگوید):

ذوالجناحا ای سمند تیز تک  
 گرد نعلت سرمه چشم ملک  
 رو به سوی دوست منهای من است  
 دیده واکن وقت معراج من است  
 تو براق آسمان پیمای من  
 روز عاشورا شب اسرای من  
 شو روان سوی جدل تا فرصت است  
 اندکی ره زین مکان تا جنت است  
 (نهیب کند - ذوالجناح نرود)  
 ندیده‌ام به جهان چو تو باوفا فرسی  
 مگر ز تیر و سنان ای فرس تو می‌ترسی  
 مگر عزیزتری از عزیز پیغمبر (ص)  
 که ایستاده و حیرانی ای هما سرصر  
 (باز نهیب کند - ذوالجناح جلو نرود)  
 دو جولان نمایان از تو می‌خواهم من ای سرصر  
 یکی امروز در میدان یکی در هرصه محشر  
 تو چون اسب شهادت هستی امروز از برای من  
 تویی اسب شفاعت در قیامت غم مخور دیگر  
 (نهیب کند - ذوالجناح جلو نرود)  
 از چه یارب ذوالجناح باوفا  
 بر نمی‌دارد قدم اینک ز جا  
 (نگاه کند و سکینه را جلو ذوالجناح ببیند)  
 آه و واویلا فتاده با سماج  
 دختر من روی سم ذوالجناح  
 ای سکینه نور دیده غم مخور  
 دختر فرقت کشیده غم مخور  
 می‌روم آب آورم جان پدر  
 گریه کم کن ای صغیر خونجگر

سکینه:

دارم توقع بابا ز رافت کردی پیاده از ذوالجناحت

امام حسین (ع):

بابا مکن خون قلبم زیاده مطلب چه باشد گشتم پیاده

سکینه:

دارم توقع بنشین پدر جان تا عرض مطلب گویم ز احسان

امام حسین (ع):

بابا نشستم گو مطلبت را تا حل نمایم من مشکلات را

سکینه:

بنشان مرا تو بر روی دامان تا مطلبم را گویم پدر جان

امام حسین (ع):

بر زانوی من بنشین ز یاری کز بعد قتلم بابا نداری

سکینه:

دستی بکش بر روی الیمم ساعت دیگر بابا یتیمم

امام حسین (ع):

کردی کبابم از این کلامت وعده دیدار دیگر قیامت

سکینه:

حق باد یارت ای باب مضطر رو سوی میدان آبی بیاور

امام حسین (ع) (به طرف میدان برود - به نوزه خود تکیه کند و گوید):

یاران در این بلیه به غم مبتلا منم

بیکس منم، فریب منم، مبتلا منم

آیا بود کسی که کند یاری حسین (ع)

آید در این زمین به مددکاری حسین (ع)

(زعفر از يك سمت - جبرئیل از سمت دیگر وارد شوند)

زعفر:

ای جنیان بگریید هنگام شور و شین است

جبرئیل:

لاهو تیان بنالید بی آشنا حسین (ع) است

زعفر:

ای جنیان برای سلطان دین بزارید

جبرئیل:

لاهو تیان تمامی از دیده خون بیارید

زعفر:

یاران حسین (ع) غریب است یاور دگر ندارد

جبرئیل:

اشک از بصر فشانید ناصر به سر ندارد

زعفر:

تنها میان میدان سلطان دین و دنیا

جبرئیل:

نه اکبر و نه قاسم ای خاک بر سر ما

زعفر:

کردم فدای جانت اذنم بده تو آقا

جبرئیل:

آقا بده تو اذنی نابود سازم اعدا

زعفر:

بر درگهت دخیلم اذنی به ما عطا کن

جبرئیل:

آقا مرا مرخص بر جنگ اشقیا کن

زعفر:

با جنیان رسیدم در خدمتت ز یاری

جبرئیل:

با قدسیان من آیم نزد تو بهر یاری

زعفر:

اذنم بده که سازم ناپود دشمنت را

جبرئیل:

ده رخصتم نمایم فانی تمام دنیا

زعفر:

آقا به درگه تو زعفر ز جان دخیل است

جبرئیل:

فرمان بده که فرمان بردار جبرئیل است

زعفر:

شاما رجا شب و روز در ناله چون سمندر

جبرئیل:

برهان ز غم رجا را از خوف روز محشر

امام حسین (ع):

خطاب من به تو ای حی سرمدی را پیک

جبرئیل:

امام و رهبر و مولا و مقتدا لبیک

امام حسین (ع):

خطاب من به تو ای زعفر از ره احسان

زعفر:

شوم فدای وجودت چه باشدت فرمان

امام حسین (ع):

تو جبرئیل بدان کشته گشت خسرو ناس

جبرئیل:

شوم فدای دو دست یریده عباس

امام حسین (ع):

تو زعفر ا بنگر کشته شد علی اکبر

زعفر:

الهی خاکه دو عالم مرا بود بر سر

امام حسین (ع):

تو جبرئیل نظر کن به نمش قاسم زار

جبرئیل:

بلی به خاکه و به خون جسم او گرفته قرار

امام حسین (ع):

تو زعفرای بنگر اصفرم به مهد لحد

زعفر:

الهی آنکه دو چشمم ز غصه کور شود

امام حسین (ع):

فتاده اند به خون جمله عزیزانم

جبرئیل:

از این بلیه منم اشک دیده ریزانم

امام حسین (ع):

پس از شهادت آنها چه سان شوم شادان

زعفر:

الهی آنکه شود جان من تو را قربان

امام حسین (ع):

چه زندگی است مرا بعد قتل یارانم

جبرئیل:

خدا گواهد است که بهر تو زار و نالانم

امام حسین (ع):

نمی‌دهم به شما اذن اندر این صحرا

زعفر:

چرا فدای تو ای نور دیده زهرا (س)

## امام حسین (ع):

ای پیک خداوند جهان حضرت جبریل  
 وی زعفر جنی همه اهل سماوا  
 در یاری من آمده‌اند از ره یاری  
 ارواح صد و بیست هزار نبی‌الله  
 از عرش الی قرش نظر کن که ستاده  
 ناسوتی و کروی و لاهوتی والا  
 از آدم و شیث و نجی و یونس و حزقیل\*  
 یعقوب و سماعیل وز موسی وز عیسی  
 هم مالک آب آمده هم مالک آتش  
 هم مالک باد آمده هم مالک غیرا  
 هم خازن رضوان و دگر مالک دوزخ  
 میکال و سرافیل همه عالم بالا  
 دردائل و سنجائل و منصور و زفطروس  
 مستدعی اذند همه در صف هیجا  
 چبود به نظرتان نه مرا هست خیالی  
 در خاطر خود آنچه نمودید هویدا  
 من طالب یارم نه مرا باک ز شمشیر  
 من عاشق دلدارم و خوفم نه ز اعدا  
 گیرید ره خویش و بگیریید عزایم  
 مانند رجا جمله به اندوه مهیا

جبرئیل:

امام و رهبر دین مبین خداحافظ

زعفر:

تراز زینت عرش برین خداحافظ

جبرئیل:

خدا پناه تو ای پادشاه تشنه‌لبان

زعفر:

بود معین تو در دهر خالق سبحان

\* در نسخه اصلی اینطور آمده است.

جبرئیل:

روانه‌ایم ز نزدت خدا نگهدارد

زعفر:

خدا وجود تو را از بلا نگهدارد

(جبرئیل و زعفر از مجلس خارج شوند)

ابن سعد:

لمعات وجهك اشرفت لشعاع طلعتك اعتلا\*

شمر:

تو چرا الست و بریکم نرنی یزن که بلا بلا\*

ابن سعد:

چه شود که آتش حیرتی ز نیم به قلۀ طور دل

شمر:

فدکنه و تدکنه متدکدکا متزلزلا\*

ابن سعد:

به جواب طبل الست تو زبلی چه طبل بلا زدنه

شمر:

همه خیمه زد به در دلم میه غم و حشر بلا زنی

ابن سعد:

چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من

شمر:

فمشی الیه مهر ولا و یکی علیه مجلجلا\*

ابن سعد:

من و هشتت ای مه خوبرو که چه زد صلائی ولا بر او

شمر:

به نشاط و قهقهه شو فرو که انالشهید بکریلا



عرب قاصد (وارد شود و گوید):

الا یا ایهاالناس این چه آشوب و چه شر باشد  
جهانی پر ز خوف و عالمی پر از خطر باشد  
ز يك سو يك صفی بینم همه بیرحم و سنگین دل  
ز يك جانب شهنشاهی که میر بحر و بر باشد  
گمانم این همه لشکر به عزم جنگ این يك تن  
مہیا گشته اند اما چه نفع و چه ضرر باشد  
مسلمانی مگر نبود دهد اصلاح ایشان را  
روم این فرقه را ساکن نمایم خوبتر باشد

عرب قاصد:

ای مرد چرا کنی تو دعوا

شمر:

از پادشاه حکم گشته بر ما

عرب قاصد:

ای شاه بکش تو دست از این کار

امام حسین (ع):

گر دست کشم کنندم آزار

عرب قاصد:

ظالم حدری ز روز محشر

شمر:

من شرم ندارم از پیمبر

عرب قاصد:

شاما تو برو که کینه دارند

امام حسین (ع):

گر من بروم نمی گذارند

عرب قاصد:

ای قوم به این غریب رحمی

شمر:

ما را ز رسول نیست شرمی

عرب قاصد:

کن رحم به خود تو رو کناری

امام حسین (ع):

هیسات عرب خیر نداری

عرب قاصد:

بلدان شما کجا که دانیم

شمر:

از کوفه و شام و عسقلانیم

عرب قاصد:

گو منزلت ای سرور سینه

امام حسین (ع):

ما بی وطنان وطن مدینه

عرب قاصد:

باشد به شما که پیش و سرور انسانی و مطالعات فرهنگی

ش  
سلطان دمشق یزید کافر

عرب قاصد:

از آل که ای که دل ندارم

امام حسین (ع):

از آل رسول تاجدارم

عرب قاصد:

نام تو چه باشد ای ستمگر

شمر:

شمرم به جهان نهاده مادر

عرب قاصد:

گو نام خودت که خون به عین است

امام حسین (ع):

نام من بینوا حسین (ع) است

عرب قاصد:

سلام من به تو ای نور چشم پیغمبر

امام حسین (ع):

علیک من به تو ای بینوای خسته جگر

عرب قاصد:

شها فدای تو من از مدینه می آیم

امام حسین (ع):

بیان نما که فرزودی غمی به غم هایم

عرب قاصد:

ز طفل فاطمه نامت کتابتی دارم

امام حسین (ع):

بده کتابت او را که زار و افکارم

عرب قاصد:

بگیر نامه آن مبتلای درد و فراق

به من بگفت به یابم بگو که المشتاق

امام حسین (ع) (به خیمه بیاید و گوید):

اهل بیتم همگی جمع شوید از یاری

فارغ از غصه و از رنج و محن آزاده

هدمد خوش خبری نزد سلیمان آمد

نامه ای فاطمه ام بهر شماها داده

سکینه:

بخوان فدای تو بابا که شد ز سر هوشم

بگو ز حالت خواهر که زار و مدهوشم  
شوید ساکت ایا بیکسان ز هنگامه  
که باب من بنماید قرائت نامه

امام حسین (ع):

نوشته است که بابا هنوز بیمارم  
هنوز من به غم درد تب گرفتارم  
نوشته است سلام رسان به خسرو ناس  
هژبر بیشه مردی و مردمی عباس  
نوشته است سلام رسان تو بر اکبر  
بیوس در عوض من رخ علی اصغر  
نوشته است که قاسم اگر شده داماد  
به نوعروس و به داماد گو مبارک باد  
نوشته است که بابا امان ز دریدری  
نداری از دل زارم تو ای پدر خبری  
نوشته است که بابا رسیده جان به لبم  
غذاست غصه، دوا اشک چشم، روز و شبم

ابن سعد:

تا به کی ای شاه دین داری درنگ  
رو نما يك لحظه در میدان جنگ  
صحبت سنگ و سبو نشنیده ای  
پس چرا برپا زنی هر لحظه سنگ  
ما گذشتیم از سر نام نکو  
عار نبود بهر ماها نام و ننگ  
بانگ کوس و کرنا را گوش کن  
طبل را بین در تکا و درنگ

امام حسین (ع) (رجز بخواند):

ایا قوم بیدین بی اعتبار  
ستمگر جفاکار بی ننگ و عار  
منم وارث رتبه حیدری (ع)  
منم حامی دین پیغمبری

منم آن که جدم رسول کبار  
 مرا کرد بر دوش انور سوار  
 منم آنکه قنداقه‌ام در سپهر  
 شد از فیض فرمانده ماه و مهر  
 منم مرهم داغ شیر خدا  
 منم توکل باغ خیرالنسا  
 منم آن حسینی که با نفس پاک  
 نبی بارها گفت روحی فداک  
 منم عین و باشد حسین نور عین  
 حسین (ع) از من است و منم از حسین (ع)  
 تمایید رحمی بر احوال من  
 دهید آبی از بهر اطفال من

شعر:

ای سپاه از هر طرف با تیغ کین  
 دور او گیرید مانند نگین  
 چشم گر دارید سوی سیم و زر  
 باید از این شه جدا سازید سر

امام حسین (ع):

یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است  
 ای جد بزرگوار وقت مدد است  
 (امام جنگ کند و از مجلس خارج شوند)

(سلطان قیس - وزیر، وارد مجلس شوند)

سلطان قیس:

یارب ندانم در دار دوران حاصل چه آمد از راه عدوان

وزیر سلطان قیس:

یاران به پا شد دیگر چه غوغا گشته دگرگون اوضاع دنیا

سلطان قیس:

عالم دگرگون باشد سراسر گویا به پا شد اوضاع محشر

وزیر:

عالم تمامی اندر تلاطم      تاریخ گشته چشمان انجم

سلطان قیس:

زین وضع گشته حالم دگرگون      گویاکه عیسی افتاده در خون

وزیر:

عیسی بن مریم گویا به دار است

کاین سان جهان پر گرد و غبار است

سلطان قیس:

بنگر وزیرا حالم تباه است      آیا که دانی این مه چه ماه است

وزیر:

آری شده غم توأم به ماتم      این ماه باشد ماه محرم

سلطان قیس:

چون گذشته از روز این ماه      برگو وزیرا بر وجه دلخواه

وزیر:

عاشور باشد یعنی دهم روز      تا چند باشی در تاب و در سوز

سلطان قیس:

نامش ز هفته در نزد اعراب      دانی چه باشد برگو ز هر باب

وزیر:

گویند جمعه این روز را نام      مطلب چه باشد بتمایم اعلام

سلطان قیس:

تاریخ هجرت دانی چه باشد      هر دم دلم را غم می‌خراشد

وزیر:

تاریخ هجرت یک باشد و شصت      زین گفتگویت غم بر دلم رست

سلطان قیس:

ای‌وای ای‌وای دیدی چه‌ها شد      بس ظلم و کینه در عهد ما شد

وزیر:

سلطان چه باشد این آه و زاری      می‌نالی از چه برگو ز یاری

سلطان قیس:

در این چنین روز فرزند زهرا (س) گردد شهید از بیداد اعدا

وزیر:

نامش چه باشد فرزند زهرا (س) بر من ز یاری کن آشکارا

سلطان قیس:

جانم از این غم در سور و شین است  
سبط پیمبر نامش حسین (ع) است

وزیر:

فریاد از این غم زین ماجرا داد آتش به جانم زین غصه افتاد

سلطان قیس:

یارب به حق عیسی بن مریم یاری کن او را در هر غم و هم

وزیر:

بگرفته قلبت از بینوایی رو کن به صحرا تا دل گشایی

سلطان قیس:

گفتی وزیرا حرف متینی گویا تو هم همچون من غمینی

وزیر:

شاما ز یاری با خیل احباب سوی بیابان بشتاب بشتاب

سلطان قیس:

از دور بنگر نیکو غزالی فرخنده آهو خوش خط و خالی

وزیر:

کن تاخت بر او شاها سمندت تا آری او را اندر کمندت

سلطان قیس:

حق باد یاور بر ما همیشه آمد برون بین شیری ز بیشه

وزیر:

خوفت چه باشد چون خود تو شیری بر قصد جانش برزن تو تیری

سلطان قیس:

برگشت این شیر بر قصد جانم لکنت فتاده اندر زیانم

وزیر:

روکن ز اخلاص سوی کلیسا یاری طلب کن اینک ز عیسی (ع)

سلطان قیس:

نالهام سر زد ز سینه چون جرم

وزیر:

حضرت عیسی به فریادم برس

سلطان قیس:

پور عمران حضرت موسی بیا

وزیر:

وارهان از چنگک شیرم حالیا

سلطان قیس:

یاوری کن مریم ای مام مسیح

وزیر:

کن تو ما را فارغ از رنج قبیح

سلطان قیس:

حضرت عیسی نیامد ای وزیر

وزیر:

کن حسین (ع) را یاد از یاری امیر

سلطان قیس:

ای دوی دردمندان یا حسین (ع)

وزیر:

ای انیس مستمندان یا حسین (ع)

سلطان قیس:

درد ما را نیست درمان الغیاث

وزیر:

مجر ما را نیست پایان الغیاث



امام حسین (ع):

آمدم ای زار افگار آمدم      ای اسد راه مکان خویش گیر  
آمدم با زخم بسیار آمدم      دور شو از نزد قیس بی نظیر

سلطان قیس:

شوم آقا به قربان سر تو

وزیر:

به قربان تو و این پیکر تو

سلطان قیس:

چرا مجروح گشته جسم زارت

وزیر:

به قربان دو چشم اشکبارت

سلطان قیس:

بمان در هند ای سلطان بیکیس

وزیر:

مرو دیگر تو ای افگار غمرس

سلطان قیس:

مرو دیگر که ترسم کشته گردی

وزیر:

مرو ترسم به خون آفشته گردی

امام حسین (ع):

شوم شهید من امروز از جفا و عنا  
برو به هند و بگیر از وفا عزایم را  
(به طرف امام سجاد پرود)  
روم ز مهر به بالین حضرت سجاد  
سپارم علم امامت به او ز راه وداد  
غریب و خسته و رنجور من سلام علیک  
ستم رسیده و مهجور من سلام علیک

امام عباد (ع):

به بالینم که باشی ای دلفگار

امام حسین (ع):

غریبی بیکسی از دیده خونبار

امام عباد (ع):

مگر باشی تو عباس عمویم

امام حسین (ع):

عمویت کشته شد در پیش رویم

امام عباد (ع):

مگر هستی تو قاسم ای پریشان

امام حسین (ع):

عزا شد عشرت قاسم به دوران

امام عباد (ع):

علی اکبر تویی نور دو عینم

امام حسین (ع):

علی اکبر نیم بابت حسینم

امام عباد (ع):

پدر جان من علیل و اشکبارم

امام حسین (ع):

مخور غم ای علیل دلفگارم

امام عباد (ع):

پدر ترسم بمیرم در غریبی

امام حسین (ع):

پدر جان غم مخور از بی نصیبی

امام عباد (ع):

پدر، جان می دهم از تشنه کامی

امام حسین (ع):

ز یمد من تو ای بابا امامی

امام عباد (ع):

چه خواهی کرد ای باب پریشان

امام حسین (ع):

خدا حافظ که من رفتم به میدان

امام عباد (ع):

جان بابا نظری بر تن تیدارم کن  
یک علاجی به من و دیده خونبارم کن  
ای خدا چون کنم از فرقت باب بیکس  
تو پناه همه‌ای مرحمتت ما را بس

امام حسین (ع) (به میدان آید و گوید):

ایا بدگهر مردم بی‌حیا  
برآرم ز جان شماها دمار  
رسیدم دوباره به قصد شما  
مدد کن تو یا صاحب ذوالفقار

ابن سعد:

ای سواران از یسار و از یمین  
دور او گیرید مانند نگین  
وقت امداد است ای قوم لمین  
از سر زینش زنید اندر زمین  
(جنگ کنند. امام حسین (ع) روی خاک بیفتد)

شمر:

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد  
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد  
به روی خاک بیفتاد جسم زار حسین (ع)  
مسیح ماریه از چرخ چارمین افتاد

عبداللہ:

آه و فریاد که شد خاک جهانم بر سر  
اوفتاده به روی خاک عمومی مضطر  
کرد غم بر رخ اهل حرمین بنشسته

شمر بر سینه مجروح حسین بنشسته

امام حسین (ع):

خواهر خسته جگر زینب محزونۀ زار  
آید عبدالله غمدیده به میدان مگذار  
این سپه رحم ندارند ورا برگردان  
به سوی خیمه ببر نزد عیالم بنشان

زینب:

عمه جان صبر نما جانب میدان مشتاق

عبدالله:

چون کنم صبر یگو عمه به چشمان پر آب

زینب:

جان عمه بنشین بین چه هیاهو برپاست

عبدالله:

نوگل باغ نبی خار به چشم اعداست

زینب:

بود امید که ما را برسانی به حجاز

عبدالله:

عمر کوتاه شده عمر من و امید دراز

زینب:

گر روی سینه زنان از عقبیت می آیم

عبدالله:

رفتم ای عمه که جانم به فدا بنمایم

امام حسین (ع):

ای عمو بهر چه از پرده سرا آمده ای

عبدالله:

به فدا آمده ام گو چه به جا آمده ای

امام حسین (ع):

کی توانم غم هجران تو دربر گیرم

عبدالله:

آمدم از تو سراغ علی اکبر گیرم

امام حسین (ع):

بتشین تا که لب لعل تو چون گل بویم

عبدالله:

می روم شکوه امت به پیمبر گویم

امام حسین (ع):

من ز داغ تو بسی زار و مکدر باشم

عبدالله:

در بهشت آیم و همبازه اصغر باشم

امام حسین (ع):

آگهی از دل زار من ایا بارالله

عبدالله:

بخش از لطف و کرم جرم رجا یاالله

شمر:

ایا پسر شده عمرت به روزگار تباه

بگو که اشد ان لاله الا الله

عبدالله:

نه آرزوست مرا غیر دیدن رخ او

اقول و اشهد ان لاله الا هو

شمر (خطاب بر امام حسین علیه السلام):

بگو شهاده سرت را ز تن جدا سازم

فغان و غلغله در عرش و فرش اندازم

چرا به خنجر من امر و نهی فرمودی

بزیر خنجر من لحظه ای نیاسودی

## امام حسین (ع):

الهی ز حالم تویی باخبر  
 که در راه تو می‌دهم جان و سر  
 به عهدی که بستم به روز الست  
 دهم در رهت آنچه مقدور هست  
 کجایی تو ای فاطمه مادرم  
 به زانو گذاری ز رافت سرم  
 بیا مادر دلفگار حزین  
 نظر کن مرا حال زارم ببین

## چیرئیل:

خطاب من به تو مرضیه ای نکو فتراک  
 فتاده است حسین (ع) علی (ع) به دامن خاک  
 شکست فرق ورا مالک بن بشر شرور  
 تنش ز زخم بود همچو خانه زنبور  
 ز سوز تشنه لبی دیده اش بود نمناک  
 ز بیکسی پنهاده سرش به دامن خاک  
 پرو بگیر به زانو سر امام حسین (ع)  
 که روی خاک نشاید سرش به شیون و شین

## مرضیه:

یاران حسین بی‌یاور است در دست اعدا مضطر است

بر خاک شم او را سر است حیف از حسین (ع) حیف از حسین (ع)

## فاطمه زهرا (س):

یاران حسین من چه شد  
 با زیب و زین من چه شد  
 نور دو عین من چه شد  
 مادر حسین مادر حسین (ع)

## مرضیه:

اکنون روم اندر برش  
 چون نیست برسر مادرش  
 بگیرم به زانو من سرش  
 حیف از حسین (ع) حیف از حسین (ع)

## فاطمه زهرا (س):

ای نور چشم مصطفی (ص) آیم به دشت کربلا

بر دیدنت با صد نوا      مادر حسین (ع) مادر حسین (ع)

مرضیه:

که یاشی ای زن زار پریشان

فاطمه زهرا:

ز نام من چه می‌خواهی به دوران

مرضیه:

برای چیست در آه و فغانی

فاطمه زهرا:

عزیزم می‌رود از دار فانی

مرضیه:

بگو از نام و روشن کن دو عینم

فاطمه زهرا:

ستمکش مادر زار حسینم

مرضیه:

مگر هستی تو خاتون قیامت

فاطمه زهرا:

بلی از گریه‌ام منما ملالت

مرضیه:

روی اندر کجا ای نور عینم

فاطمه زهرا:

روم در کربلا نزد حسینم

مرضیه:

روم من هم به بالین حسینت

فاطمه زهرا:

دهد خلاق عالم زیب و زینت

مرضیه:

حسین (ع) بی یاور است الله اکبر

فاطمه زهرا:

به زیر خنجر است الله اکبر

مرضیه:

غریب و بینوا ای رودم ای رود

فاطمه زهرا:

شهید اشقیای ای رودم ای رود

مرضیه:

بیا آقا سرت گیرم به زانو

فاطمه زهرا:

بیا مادر کتم چون گل تو را بو

مرضیه:

بیندم از محبت چشم هایت

فاطمه زهرا:

کشم بر سوی قبله دست و پایت

مرضیه:

بمیرم ای حسین جان از غم تو علوم انسانی

فاطمه زهرا:

بنالم چون رجا در ماتم تو

شمر:

آه و فریاد و فغان رفت از سر من عقل و هوش  
 ناله زهراست ای یاران که می آید به گوش  
 گوئیا زهراست دارد ناله و افغان و شین  
 آمده گیرد به زانو او سر پاک حسین (ع)  
 ای حسین (ع) بن علی (ع) برگو شهادت از کرم  
 تا در این ساعت سرت را از تن پاکت برم



## امام حسین (ع):

ای خدا این سر است و این خنجر  
 راضیم آنچه آیدم بر سر  
 شمیمان مرا تو رحمت کن  
 همه را مستحق جنت کن  
 تدر بانی قبول کن یارب  
 به حق اشک دیده زینب  
 بخش جرم رجاء نالان را  
 کن نصیبش نعیم و رضوان را  
 می‌روم جانب رسول‌الله  
 این زمان لاله لاله

شمر (سر امام حسین (ع) ببرد و گوید):

واحسرتا که رو سیه عالمین شدم  
 خاکم به سر که باعث قتل حسین (ع) شدم  
 ای ابن سعد این سر سلطان کربلاست  
 کز جور و ظلم من سر او از بدن جداست

## ابن سعد:

خطاب من به تو ای شمر از چه لرزانی  
 برای چیست که مانند بید لرزانی  
 یکی ز خیل شجاعان روزگارستی  
 بیان نما که چرا این چنین فگارستی

## شمر:

ایا امیر چه گویم که خاکش بر سر من  
 رواست گر برود جان برون ز پیکر من  
 سر حسین (ع) علی (ع) چون ز کینه بیریدم  
 صدای ناله زهرا بگوش بشنیدم  
 به ناله گفت مکرر که نور چشمم وای  
 غریب تشنه لب کربلا حسینم وای  
 چگونه خوف نباشد که در غم و شینم  
 قسم به حق خدا روسیاه دارینم

## فاطمه زهرا (س):

یاران چه سازم در شور و شینم  
افتاده بی سر جسم حسینم  
الله اکبر  
الله اکبر

## مرضیه:

جسم عزیز زهراى اطهر  
افتاده بر خاک از کینه بی سر  
الله اکبر  
الله اکبر

## فاطمه زهرا:

مادر بمریم من از برایت  
يك تن نباشد گیرد عزایت  
الله اکبر  
الله اکبر

## مرضیه:

عباست از کین دستش جدا شد  
قاسم ز کینه عیشش عزا شد  
الله اکبر  
الله اکبر

## فاطمه زهرا:

مادر عیالت اکنون اسیرند  
در دست دشمن زار و حقیرند  
الله اکبر  
الله اکبر

## مرضیه:

روی سکینه از ضرب سیلی و مطالبه شکر علی بن ابی طالب  
گردد پس از این از ظلم نیلی  
الله اکبر  
الله اکبر

## فاطمه زهرا:

بی سر فتاده جسمت روی خاک  
چون بینمت من با چشم نمناک  
الله اکبر  
الله اکبر

## مرضیه:

نه دفن و کفنی نه سدر و کافور  
نالان به جنت زین ماجرا حور  
الله اکبر  
الله اکبر

## فاطمه زهرا:

رو آورم من در باغ جنت  
بخشا رجا را یارب ز رحمت  
الله اکبر  
الله اکبر

مرضیه:

یارب بیخشا اهل هزا را  
الله اکبر

ساعی و بانى بلکه رجا را  
الله اکبر

ابن سعد:

آتش ز نید خیمه سلطان کربلا  
از کین کنید اسیر یتیمان کربلا  
غارت کنید خیمه عترت رسول  
هر یان کنید پیکر ذریه بشول





پرو، شہد کاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی